

هنر معلمان انقلاب اسلامی

اعضای هیئت تحریریه

مدیر مسئول: سعید باغکار

سر دبیر: محمد امین ملک محمدی

صفحه آرا: مصطفی صادقی

طنز پرداز ادبی: محمد حسین سالمی

نویسنده داستان های کوتاه: ریحانه خورشیدی

منتقد فیلم: فاطمه طاهری زاده

شاعر: میلاد موحدی تبار

گردآورنده دانستی های تربیتی: صدیقه عسکری





فهرست مطالب

یادداشت سردبیر

« محمدامین ملك محمدی | سردبیر

یادداشت سردبیر

« محمدامین ملك محمدی | سردبیر

صفحه ۱

جرقه ای در تلریکی

« برگرفته از کتاب تخته سیاه: ریخته خورشیدی

صفحه ۲

نقد فیلم "انجمن شاعران مرده"

« به قلم فاطمه طاهری زاده

صفحه ۴

نقدی بر سروده‌های مناسبتی و جریان

سرودخوانی در ایران

« به قلم ..

صفحه ۵

گذری در اشعار آقای عفیف القلم

« به قلم محمدحسن سالمی

صفحه ۶

چهار کشف جالب تربیتی که نمیدانستید!

به قلم سرکار انم عسگری

صفحه ۷

نقد پویانمایی در سایه سرو

« به قلم محمد امین ملك محمدی

صفحه ۸

شعر از دکتر میلاد موحدی راد

« استاد دانشگاه فرهنگیان استان البرز

صفحه ۹

بسم ربّ القلم

وَالْعَصْر، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ؛ و سوگند به زمان، که همانا انسان و بنی آدم قطعاً در زیان و تباهی‌اند. و چه ارزشمند است این زمان که خداوند در این آیه‌ی شریفه، با سوگند به آن، در صدد مفاهمه با آدمیانی است که در تباهی و ضرر و زیان به سر می‌برند.

آری؛ از آغاز هبوط انسان - که در لغت به معنای «سقوط» است - تا همین لحظه که این سطور را می‌خوانید، روزی‌روز بر خسران، هبوط و انحراف بشر افزوده شده است. هر عصری - که خود واژه‌ای مقدس است - دستخوش انحرافی بوده: روزی انحراف در پرستش و معبود (که هنوز هم ادامه دارد)، روزی انحراف در تناسل و ازدواج (که همچنان ادامه دارد)، روزی انحراف در شناخت دوست و دشمن (که هنوز هم ادامه دارد)، روزی انحراف در خبررسانی و رواج شایعه‌پراکنی (که همچنان ادامه دارد) و...

دیدید؟ هیچ انحرافی در این عصر فرامدرن امروز پاک نشده؛ صرفاً قبح زدایی و عادی‌انگاری شده است. انحراف نه تنها محدود نشده، بلکه همه ی عرصه‌ها و نرم‌افزارها و سخت‌افزارها را دربر گرفته است؛ و هنر نیز از این انحرافات، همچون سایر ابزار، مصنوعات و ساحت های زندگی بشری، جان سالم به در نبرده.

انحراف در هنر یعنی جشتواری کوچی در بوشهر، تبدیل به رقص خانه و دیسکوی خیابانی شود؛ نه محلی برای عرضه‌ی آثار قدیم و جدید فولکلور. یعنی عده‌ای می‌آیند تا البسه‌ی ساحل بپوشند، نه این‌که ترانه های خالو قنبر یا داستان‌های احسان عابدی‌پور را نوش جان کنند. به سینما قدم می‌گذارند و فیلم می‌سازند، تا با آویزان شدن به چند شوخی و اصطلاح جنسی، فیلم - یا بهتر بگوییم، کاردستی بصری - خود را در «سینما تیکت»، «گیشه ۷» و «ایران تیک» به رخ همکاران بکشند. مارا تن

ابتدال، بهترین عنوان هنر امروز ماست؛ هنر ۲۰۲۵، هنر ۱۴۰۴ و...

روشنفکران و هنریزانی که فقط اهل بازی با هنرند، امثال این نوشته را تخطئه خواهند کرد؛ چراکه به این کار خو گرفته‌اند. اما اگر کسی هنرمند و اهل هنر باشد، یا دست‌کم از خردمندان، صحه بر این کلام خواهد گذاشت. هنرمند یعنی کسی که هنر با او بوده و تا همیشه خواهد ماند، نه آن‌که از مقطعی به بعد، عارض او شده باشد. که هنر مقطعی، مقطعی است؛ اگر صرفه‌ی اقتصادی داشته باشد و هوای نفس را آرضا کند، هست؛ و اگر نه، نیست. و چه اندک و در اقلیت‌اند هنرمندان راستین...

اگر روزی باخبر شوید که فلان شهر منبع آب آشامیدنی اش آلوده به سمی کشنده شده چه می‌کنید؟ آیا برای حل مشکل آن و سالم سازی اش اقدام نمی‌کنید؟ آیا هنر هم مسموم نگشته؟ آیا هنر برای حیات مادی و معنوی، جسمی و روحی ما پر اهمیت و زندگی بخش نیست؟ می‌توانید زندگی بدون هنر را متصور شوید؟

به شرط حیات، ادامه‌ی این آیه و تشریح دیگر انحرافات هنری را در شماره‌های آینده خواهید خواند.

جرقه ای در تاریکی

« برگرفته از کتاب تخته سیاه: ریحانه خورشیدی

با به حیاط خانه گذاشتم و از کنار حوض گذر کردم. هوا هنوز به تاریکی میزد، بندهای کفشم را محکم بستم و کیفم را بر روی دوشم مرتب کردم در حیاط را که باز کردم صدای پیرمرد پنبه زن را که مشغول حلاجی بود و شعری آرام می خواند را شنیدم که یادآور دوران کودکی بود. از او گذشتم و به سلامی زیر لب اکتفا کردم سپس سرعت را بیشتر کردم.

از وقتی معلم تاریخمان عوض شده بود کلاسمان مثل سابق نشده بود او برای ما همچو چراغی فروزنده که مسیر را برای اطرافیانش روشن میکند در بین ما درخشید و درخشید تا جایی که مردمان تنگ نظر و ظلمت طلب قصد جاننش را کردند از آن موقع دیگر او را ندیدیم اما راه و رسمی را بر ساکنین این مدرسه به صحنه کشید که افق دید و اراده های همین دانش آموزان دبیرستانی که تا سال پیش در پی دعوای بچگانه تا فرارهای قایمکی از کلاس درس بودند را تغییری شگرف داد، حال به دنبال اخباری بودیم که اصلاً به مذاق برخی معلمان و مخصوصاً آقا مدیر خوش نمی آمد گویی ترجیحشان بود همان دانش آموزان ساده و بی دغدغه باقی می ماندیم اما حالا دیگر خبری از آن دودیدن های بچگانه نبود. گویی در کمتر از یک سال همه ما سال ها بزرگتر شدیم تا زمانی که او بود از گذشته ی تاریکی که بر مردم ایران گذشت میگفت، از ظلم و جور که در اتمسفر کشور پراکنده شده بود، از مسیر روشنی که بهایش شجاعت جوانها و بیداری ملت بود. آن زمان فکر می کردیم

که این حرف ها فقط کلماتی زیبا هستند اما پس از اندک مدتی، همان معلم که همین درس ها را برایمان مشق میکرد رفت و الگویی عملی برای تمام آن ساعت های درسی شد. رسالتش در آن زمان شرح دکان ظلم و جور بود که از گذشته دور تا به الان در خاک این مرز و بوم بر پا بود و برای ما از مردمی روایت می کرد که به واسطه دین و آیینشان در سرتا سر کشور پراکنده بودند، مردمی که از هیچ ایثار و جوانمردی ای دریغ نمی کردند. اما او تنها به گفتن اینها بسنده نکرد. از همان دوران مشخص بود آرام و قرار ندارد آخر هم دوام نیاورد و رفت. رفت تا بر پیکر هر آنچه از آن دم می زد جامه عمل بپوشاند. به مدرسه رسیدم و علی رغم بی رمقی انتهای آخرین صف ایستادم.

مدیر عبوسمان میکروفون را در دست گرفته بود و با همان لحن تند همیشگی برایمان خط و نشان میکشید لکن امروز طور دیگری صحبت میکرد کمی ترس در صدایش طنین انداز بود. با جدیتی آمیخته با وحشت تاکید کرد امروز هیچ کدام از ما حق خارج شدن از کلاس را نداریم از اطرافیان پرسیدم اوضاع از چه قرار است. آنها گفتند خبرهایی پیچیده که گویا قرار است آقا معلم تاریخ امروز خود را به مدرسه برساند و برایمان صحبت کند ناگهان حسی شورانگیز سر تا پایم را برانگیخت اما سعی کردم تسلطم را حفظ کنم. دیگر صدای قلبم نمیگذاشت صدای دیگران را بشنوم. از چند نفر دیگر هم پرسیدم که آیا این خبر صحت دارد همه در تلاطم بودند و حرف

یکدیگر را تایید می کردند این خبر دهان به دهان به گوش تمامی مدرسه رسیده بود همگی برای لحظه موعود ثانیه شماری میکردند. اما میان تمام این شور و اشتیاق دل من بسیار شور میزد و نگران آقا معلم بودم چرا که تحت تعقیب بود و مدیر و ناظم هم که به دنبال تملق و چاپلوسی از مامور ساواکی ای بودند که در پی آقا معلم بود و کینه های دیرینه از زمان سربازی آقا معلم در دل می پروراند. ناظم و مدیر هم که دل خوشی از آقا معلم نداشتند.

نمیدانم از حسادتشان بود یا ترس و جاه طلبیشان یا چه چیزی که انگار از هیچ فرصتی برای به دام انداختن آقا معلم و نشان دادن خودشان به مامور دریغ نمی کردند و دائم در تکاپو بودند. البته حق هم داشتند چرا که وجود معلم تاریخی همچون او که وظیفه اش را به درستی انجام می داد البته نه آن جور که باب میل آنها بود به منزله جرقه کوچکی بود. جرقه ای کوچک که مدرسه را متحول کرد و باعث تولدی نو در شمار بسیاری اعم از دانش آموزان و معلمان شد که قبل از آن برای کسی خطری نداشتند اما حال هر کدام از ما مثل انبار باروتی شده ایم که بر ظلم و ظلمت چون دشمنانی مادر زاد آماده تاختن هستیم حال این ظلمت چه در وسعت مدرسه ای کوچک باشد چه حکومتی مستبد اما به استحکام لانه ای عنکبوتی.

ما را صف به صف به داخل کلاس هدایت کردند در کلاس همه بود که آیا آقا معلم جان خود را به خطر می اندازد و می آید یا فقط شایعه ای ست که بین بچه ها پیچیده و موجب ترس آقا مدیر شده.

در حال کلنجار با یکدیگر بودیم که معلم ادبیات وارد کلاس شد. به محض اینکه کیفش را روی میز گذاشت بچه ها بر سرش ریختند که صحت و سقم خبر پخش شده را از او جویا شوند او گفت که اطلاعات زیادی ندارد و در دفتر معلم ها هم بین معلمین بحث آمدن معلم تاریخ داغ است.

از او پرسیدند اگر آقا معلم آمد چه کنیم چگونه برویم تا صحبت هایش را بشنویم دبیر جوان ادبیات نگاهی به ما کرد و رو به تخته شد سپس با صدای کمی آرام تر گفت خودتان میدانید باید چه کاری انجام دهید و چه کاری درست است سپس بیت شعری روی تخته نوشت:

دور ملکی یکسره بر منهج عدل است.
خوش باش که ظالم نبرد بار به منزل
سپس تخته را پاک کرد و با آرامشی که فقط از خودش انتظار میرفت شروع به تدریس کرد. بچ ها تا پایان کلاس قطع نمیشد من هم در افکار خود غرق بودم و در بین احساساتم پیکاری در جریان بود در بحبوه این افکار جان فرسا بودم که زنگ پایان کلاس به صدا درآمد معلم ادبیات با همان طمأنینه همیشگی گفت بچه ها خسته نباشید کلاس تمام شد من به حیاط میروم. مطمئن بودم خبری از آقا معلم دارد که به ما نمیگوید با سرعت از جا برخاستم و رو به بچه ها گفتم همین الان زمانش هست چیزهایی که آقا معلم به ما یاد داد را نشان دهیم و نباید شجاعتی که از او به ما سرایت کرده را سرکوب کنیم باید برویم تا از مسیر منتهی به نوری که کم هم پیچ و تاب ندارد برایمان بگوید تا روشن تر شود مسیر و مستحکم تر ایمانمان. الان وقت ترسیدن نیست و هیچ چیزی توان مقابله با اراده ما را ندارد. خودم جلوتر از در کلاس خارج شدم و با سرعت و قدم هایی

که محکم تر از قبل شده بود به سمت حیاط قدم برداشتم. به راهروی منتهی به حیاط که رسیدیم دیدم بچه ها گروه گروه در حال آمدن به سمت حیاط هستند و در آنجا هم تعدادی معلم به همراه دبیر ادبیات ایستادند. همین لحظه مدیر هم به همراه ناظم از دفتر خارج شد و شروع به داد کشیدن و سوت زدن کرد که برگردید به کلاس هایتان اما ما اعتنایی نمیکردیم و با نگاه هایمان به یکدیگر قوت قلب میدادیم کمتر از دو دقیقه نگذشته بود که معلم تاریخ جلوبیمان ظاهر شد. همه ما تعجب کرده بودیم و با دست زدن او را تشویق کردیم زمانی برای هدر دادن نداشتیم چرا که قطعاً مدیر به مامور ساواک خبر داده بود و او که سال ها برای این لحظه روزشماری میکرد قطعاً خود را به سرعت میرساند.

همه بچه ها و معلمینشان در سکوت فرو رفته بودند و سراپاگوش بودند تا تک تک حرف ها و کلمات آقا معلم را بشنوند که مبدا بخشی را از دست بدهند. من هم دریچه قلبم را به سوی او گشودم و سخن هایش را به گوش جان میشنیدم. دلم برای گرمای گفتار و چشمان آرامش تنگ شده بود آن چند دقیقه مثل برق و باد گذشت و بچه ها همه در فکر فرو رفته بودند و هیچکس حواسش به دیگری نبود که ناگهان صدای نیروهای نظامی تمام فضای حیاط را پر کرده بود و آقا معلم هم به محاصره ی آنها در آمده بود. مدیر و ناظمین و سایر معلم ها هم به زور متوسل شده بودند تا ما را به کلاس ها برگردانند اما در این لحظه برای ما فقط سالمی آقا معلم مهم بود که در محاصره گل های گرگ بی رحم در آمده بود. ما را به زور وارد ساختمان و به سمت کلاس ها هدایت کردند. ما از پنجره در حال نظاره آنچه بودیم که در حال رخ دادن

بود. سکوتی کر کننده کلاس را فرا گرفته بود و ما نمیتوانستیم متوجه شویم چه اتفاقاتی در جریان است دو دقیقه ای بود آنها در حال صحبت با یکدیگر بودند و ما هم نمیتوانستیم آقا معلم را در میان آنها بیابیم ناگهان نزاع بین مامورین بالا گرفت و شروع به دویدن به این سمت و آن سمت کردند. ما هم نگران بودیم اما دیدن این صحنه بشارت می داد که آقا معلم دیگر در دسترسشان قرار ندارد و آنها باز هم موفق به گرفتن او نشدند. ما هم که خیالمان از بابت آقا معلم راحت شده بود به نیمکت هایمان برگشتیم و هر کسی شروع به صحبت با اطرافیان کرد من هم سرم را روی میز گذاشتم و به فکر فرو رفتم. از آن روز که رفت در حسرت ثانیه ای دیدار مجدد مانده ام تا از چالش های جان کاه مسیر و مدینه ی فاضله ای که برای ما تصورش به سختی تصورات جینی از قللهای سرسبز در شکم مادرش است بپرسم. او رفت اما نوری که در قلب های ما روشن کرد قابل بر روشن کردن وسعتی به شعاع جهان هستی است. نوری که جان هایمان را در سرمای استخوان سوز مبارزه گرم و به قلب هایمان قدرتی بی مثال پیشکش می کند.



نقد فیلم "انجمن شاعران مرده"

« به قلم فاطمه طاهری زاده

فیلم "انجمن شاعران مرده" (Dead Poets Society) ساخته پتر ویر در سال ۱۹۸۹، یک اثر آموزشی و تربیتی است که با کارگردانی فوق العاده و بازی بی نظیر رابین ویلیامز، داستان معلمی را روایت می کند که به دنبال تغییر سیستم آموزشی سنتی است. این فیلم که به موضوعاتی همچون آزادی فردی، تفکر مستقل، و عشق به زندگی پرداخته، به عنوان یکی از آثار کلاسیک سینما شناخته می شود که به دغدغه های مهم انسان های جوان در مواجهه با ساختارهای اجتماعی و آموزشی می پردازد.

داستان فیلم در یک مدرسه ی پسرانه و نخبه گرای آمریکایی در دهه ۱۹۵۰ می گذرد. شخصیت اصلی فیلم، جان کیتینگ (با بازی رابین ویلیامز)، معلم ادبیات است که با شیوه های غیرمعمول و جسورانه اش به تدریس می پردازد. او برخلاف روش های خشک و رسمی سایر معلمان، به دانش آموزانش می آموزد که تفکر مستقل داشته باشند و به جای تکیه بر قواعد و نظرات از پیش تعیین شده، از زوایای مختلف به مسائل نگاه کنند.

یکی از ویژگی های برجسته فیلم، شخصیت آقای کیتینگ است که برای دانش آموزان نه تنها معلم، بلکه مربی، دوست و راهنمایی دلسوز است. او با کلمات ساده اما تأثیرگذار، همچون "Carpe Diem" (لحظه را دریاب)، دانش آموزان را به چالش می کشد تا در زندگی خود به دنبال چیزی فراتر از آنچه که جامعه از آن ها می خواهد، باشند. آقای کیتینگ از آنان می خواهد که در برابر فشارهای اجتماعی و انتظارات خانواده ها بایستند و برای تحقق آرزوهایشان شجاعت به خرج دهند.

اما این روش های غیرسنتی و آموزه های آقای کیتینگ، بدون هزینه نیستند. در حالی که بسیاری از دانش آموزان تحت تأثیر این آموزه ها قرار می گیرند و تغییرات مثبتی در زندگی شان ایجاد می شود، داستان تلخ نیل پری، یکی از دانش آموزان برجسته، نمایانگر چالش های واقعی است که ممکن است بر سر راه آزادی فردی و تحقق آرزوها قرار گیرد. نیل، که تحت فشار شدید خانواده اش برای دنبال کردن رشته پزشکی است، علی رغم عشق به بازیگری، نمی تواند از این قید رهایی یابد و در نهایت تصمیم به

خودکشی می گیرد.

این تراژدی نشان می دهد که تغییرات اجتماعی و فردی، در برخی مواقع می توانند با مقاومت های زیادی از سوی جامعه، خانواده و سیستم آموزشی روبه رو شوند. هرچند آقای کیتینگ سعی در فراهم کردن فضایی برای آزادی تفکر و پیگیری آرزوها دارد، اما در نهایت فشارهای بیرونی می تواند مسیر زندگی فرد را تغییر دهد. داستان نیل، به ویژه در ارتباط با والدینش، نمایانگر تأثیرات منفی انتظارات اجتماعی و خانوادگی است که می تواند به سرکوب استعدادها و علایق فردی منجر شود.

فیلم "انجمن شاعران مرده" همچنین به شکل زیبا و تأثیرگذاری به نقد سیستم آموزشی سنتی و خشک پرداخته است. سیستم هایی که بیشتر بر روی نتایج نمرات و ارزیابی های رسمی متمرکز هستند، به جای آنکه به ابعاد انسانی و پرورش خلاقیت و شخصیت دانش آموزان توجه کنند. آقای کیتینگ با شیوه های نوین خود، از جمله استفاده از کلاس های درس خارج از فضای رسمی و بیان اندیشه های فلسفی، تلاش می کند تا دانش آموزان را به فکر وادارد و آنها را از قید و بندهای تحمیل شده از سوی مدارس و خانواده ها رها سازد.

این فیلم از نظر بصری نیز بسیار تأثیرگذار است. فیلم برداری در مکان های محدود مدرسه، از جمله کلاس های درس و خوابگاه ها، باعث می شود تا فضای محدود و بسته مدرسه بیشتر احساس شود و این تضاد با آموزه های آقای کیتینگ که از آزادی و خلاقیت صحبت می کند، بر مخاطب تأثیر عمیق تری می گذارد. موسیقی

فیلم، به ویژه قطعاتی که در لحظات حساس فیلم پخش می شود، نیز نقش بسیار مهمی در تقویت احساسات و پیام های فیلم دارد.

در نهایت، یکی از ویژگی های مهم این فیلم، تأثیرگذاری آن بر تماشاگران است. "انجمن شاعران مرده" نه تنها به عنوان یک اثر سینمایی، بلکه به عنوان یک منبع الهام برای معلمان، دانش آموزان و حتی والدین در نظر گرفته می شود. پیام های این فیلم، به ویژه در زمینه اهمیت آزادی فردی، تفکر مستقل و شجاعت در پیگیری آرزوها، هنوز هم برای مخاطبان امروز دارای اهمیت است و به عنوان یک ابزار آموزشی و انگیزشی می تواند مفید باشد.

جمع بندی:

در مجموع، "انجمن شاعران مرده" یک فیلم تأثیرگذار است که با شخصیت پردازی های قوی، داستان جذاب و پیام های اجتماعی و آموزشی عمیق، همچنان پس از گذشت بیش از سه دهه از ساخت آن، قادر است مخاطبان را به تفکر وادارد. این فیلم به ما یادآوری می کند که در زندگی، پیروی از اصول خود، تفکر مستقل و شجاعت در برابر فشارهای اجتماعی، کلید رسیدن به موفقیت های واقعی است. آقای کیتینگ نماینده معلمانی است که برای تغییر وضعیت آموزشی و اجتماعی از خود فداکاری نشان می دهند، اما داستان تراژیک نیل نشان می دهد که همیشه ساختارهای بیرونی به راحتی تغییر نمی کنند و ممکن است برای هر فردی، در یک لحظه، فشارهای زیاد از حد بر آن فرد غلبه کند.

این فیلم نه تنها به تماشاگران درس زندگی می دهد، بلکه همچنان یکی از آثار کلاسیک و تأثیرگذار در زمینه آموزش و پرورش به شمار می آید.

نقدی بر سرودهای مناسبتی و جریان سرودخوانی در ایران

« به قلم .. »



یکی دیگر از اعیاد بزرگ شیعیان گذشت. نیمه شعبان ۱۴۰۳ را در حالی سپری کردیم که بیش از هزار سال است که برای حضرت ولی عصر (عج) جشن می‌گیریم، اما در عین حال شاهد تغییرات و انحرافات در سبک و شیوه ابراز ارادت به اهل بیت (ع) هستیم. این تغییرات، که در بسیاری از حوزه‌ها رخ داده، دامن تعظیم شعائر و آیین‌های مذهبی را نیز گرفته است. ابراز محبت به اهل بیت (ع) همواره یکی از ارکان فرهنگ شیعی بوده است، اما آیا هر شیوه‌ای در این مسیر صحیح است؟ متأسفانه، در سال‌های اخیر شاهد شکل‌گیری روندی جدید در سرودخوانی‌های مذهبی هستیم که نه تنها از نظر محتوایی و ظاهری قابل‌بحث است، بلکه در برخی موارد، مرزهای شرعی و عرفی را نیز کمرنگ کرده است. منتقدان این جریان، که دغدغه حفظ چارچوب‌های اصیل دینی را دارند، گاهی با عناوینی چون "گروه‌های فشار" یا "منجمدان فکری" خطاب می‌شوند، در حالی که نقد این روند، نه از سر تقابل، بلکه از سر دغدغه نسبت به حفظ ارزش‌های دینی و فرهنگی است.

نداشته‌اند؟
آیا جذابیت‌های بصری و صوتی این سرودها، باعث شده که اصل پیام تحت‌الشعاع قرار بگیرد؟
"جذب به چه قیمت؟" آیا این روش‌ها باعث فاصله گرفتن از اصول بنیادین نشده است؟
نقد این روند، به معنای مخالفت با سرودخوانی مذهبی نیست. بلکه سخن بر سر این است که در تولید آثار دینی، باید دقت و حساسیت لازم را داشت. قرآن کریم در موارد متعدد، از جمله در آیه "لا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ" (به زشتی‌ها نزدیک نشوید)، بر اهمیت پیشگیری از انحراف تأکید دارد.
اگرچه ممکن است برخی این انتقادات را اغراق‌آمیز بدانند، اما در حوزه فرهنگ دینی، حتی انحرافات کوچک نیز می‌توانند در بلندمدت نتایج نامطلوبی داشته باشند.

مسیر اصلاح همیشه باز است، و امید است که فعالان این حوزه، با در نظر گرفتن این ملاحظات، در مسیر تولید محتوای مذهبی، دقت بیشتری به خرج دهند. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته
والعاقبة للمتقين

کلیدی که به عنوان نمونه
نقد شده را از لیک زیری
توانید تماشا کنید:



دینی است، نه بازتولید سبک‌های نمایشی که در سایر حوزه‌های سرگرمی دیده می‌شود.

۲. بُعد سمعی

آیا این آثار مصداق غنا هستند؟

یکی از معیارهای فقهی برای حرمت موسیقی، غناست؛ یعنی صوتی که به گونه‌ای باشد که موجب تحریک، طرب‌انگیزی و حرکت بدن به‌سوی رفتارهای موزون شود. بررسی‌های میدانی نشان می‌دهد که برخی از این سرودها، چنان ریتمیک و ریشم محور هستند که حتی در میان نوجوانان و کودکان نیز به حرکات موزون منجر شده‌اند. دابسمش‌های متعدد و ویدئوهایی که در فضای مجازی منتشر شده، گواهی بر این مسئله است. آیا چنین واکنش‌هایی نشان نمی‌دهد که این سرودها از چارچوب‌های یک اثر مذهبی فاصله گرفته‌اند؟

تأثیرگذاری بر نسل آینده

بزرگ‌ترین نگرانی درباره این سبک از سرودها، تأثیر آنها بر نسل آینده است. محتوایی که برای کودکان و نوجوانان تولید می‌شود، در شکل‌دهی ذهنیت و هویت دینی آنها نقش مهمی دارد. اگر در ابتدای مسیر، این نسل به سبک‌هایی عادت کند که مرزهای میان موسیقی مذهبی و موسیقی صرفاً سرگرم‌کننده را کمرنگ می‌کند، در آینده چه انتظاری از آنان در قبال موسیقی، مناسب دینی و هویت مذهبی‌شان خواهیم داشت؟ این همان سؤالی است که باید تولیدکنندگان این آثار به آن پاسخ دهند.

چند پرسش از تولیدکنندگان این آثار:
هدف اصلی شما از تولید این سرودها چیست؟ آیا به دنبال جذب عموم مخاطبان هستید یا ارتقای سطح آگاهی دینی؟

آیا بررسی کرده‌اید که این آثار تا چه حد بر افرادی تأثیر گذاشته که پیش از این، ارتباطی با این فضا

بررسی یک نمونه: سرودی برای حضرت عباس (ع)
به عنوان نمونه، می‌توان به یکی از تازه‌ترین آثار تولید شده در این جریان اشاره کرد: سرودی که به مناسبت ولادت حضرت عباس (ع) توسط گروه سرود (رح) اجرا شده است. نقد این آثار در دو بُعد بصری و سمعی قابل بررسی است:

۱. بُعد بصری

استفاده از چادرهای رنگی
در این اجرا، دخترانی با چادرهایی با رنگ‌های تند و جلب‌توجه‌کننده در میان گروه‌های پسرانه هم‌سن خود مشغول اجرا هستند. در حالی که فلسفه چادر، پوششی است که از جلب توجه جلوگیری کند، استفاده از رنگ‌های جیغ این معنا را تغییر می‌دهد. اگر از دوران کودکی، نسلی به چادرهای رنگی عادت کند، آیا در آینده به‌راحتی به پوشش ساده‌تر و کم‌جلوه‌تری همچون چادر مشکی گرایش پیدا خواهد کرد؟ این نکته‌ای است که نیاز به تأمل دارد.

حضور دختران و پسران در یک گروه اجرایی

در این اجرا، شاهد حضور دختران در میان دو گروه پسرانه هستیم که در کنار یکدیگر سرود اجرا می‌کنند. این در حالی است که چنین ترکیبی، از منظر موازین مذهبی و فرهنگی، محل بحث است. فرایند تمرین‌های مکرر این گروه‌ها، مستلزم ارتباط مستمر میان اعضای گروه‌های دخترانه و پسرانه است که می‌تواند زمینه‌ساز چالش‌هایی در محیط‌های مذهبی شود.

حرکات و بازی‌های نمایشی کودکان در حین اجرا یکی از نکات قابل‌تأمل در این اجرا، نوع حرکات و ژست‌های نمایشی کودکان به‌خصوص دختران است. این حرکات که با هدف افزایش جذابیت بصری اجرا می‌شوند، ممکن است از نظر برخی تنها "شیوه‌ای هنری" تلقی شوند، اما در واقع می‌توانند مصداق استفاده ابزاری از کودکان در تولیدات فرهنگی باشند. هدف از سرودخوانی مذهبی، ایجاد انس با مفاهیم

گذری در اشعار آقای عقیف القلم

به قلم محمدحسن سالمی: نگاهی طنز به اشعار نظامی گنجوی

لیلی و مجنون :

داستان به این شکل شروع میشه که آقای نظامی میگه : مردی بوده در قبایل عرب ، نامش قبیله عامریان که در ثروت ، گنج قارون رو داشته و در مردم داری بی نظیر بوده .

مکان جغرافیایی قبیله بسیار مکان خوب و برخوردار و سر سبزی بوده ، این شخص خوشبخت بوده و همه چیز تمام اما یک درد داشته ، اون بی پشت و پناه بودن بوده (بحثی از مادر به میان نیامدن در ابتدا داستان خودش جالبه) نظامی میگه که همه چیز دست خداست و هر اتفاقی که می افته به خواست اوست ؛ پس اتفاق افتادن یا اتفاق نیافتادن خیلی اتفاق ها در حوزه اختیاری ما نیست و چه بسا!!! چیزی به صلاح ما باشد و ما از آن بی خبر و غصه دار باشیم.

این بزرگوار حسن شهرت داشته و همه از خوبی های او میگفتند، شروع میکنه به بذل و بخشش فراوان ثروت و کمک کردن به مردم تا خدا بهش نگاه کنه و حاجتش رو بده ؛ خداهم بعد از اون همه بذل و بخشش و دعا بهش بچه میده چه بچه ای! توصیفش رو از آقای نظامی بشنویم :

نو رُسته گلی چو نار خندان
چه نار و چه گل ! هزارچندان
روشن گهری ز تابناکی
شب روز کن سرای خاکی

باباش که این پسر خیلی زیبا رو میبینه تا بناگوش از خوشحالی لب و دهان رو باز میکنه ، از اون طرف سر کیسه روهم شل تر میکنه .
قصه پدر دستور میده پسر رو بدن به دایه (خدا بگم خیر نده این دایه رو) همینجور که این بچه رو شیر میداد و بزرگ می کرد ، تو گوشش لالایی مهربانی، عشق ، وفا و ...می خواند .
این بچه شیرین زبون میشه و بزرگ میشه . پسر قصمون آنچنان پوست سفیدی کسب میکنه که از شیر هم سفید تر و از ماه هم ماه تر میشه .

خلاصه در حوزه رشد هم بچه مردم توی یه هفته یه هفتش میشده این عزیز ۲۲ بود یه هفتش دو هفته محسوب میشده انگار کره ای بوده (کره ای ها وقتی به دنیا میان ۱ سالشونه) دیگه همه چیز تمام بود و فقط لنگ یه اسم بود که اسمشو گذاشتن قیس !

قیس هرسال خوشگل تر میشد (معیار فضل در آثار آقای عقیف .. ذات فضل از نظر نظامی) ۷ سالش شد همچنان زیبا تر ، ده سالش که شد دیگه اصلا گلزاری بوده برا خودش چه بسا بهتر :

هر کس که رخس ز دور دیدی
بادی ز دعا بر او دمیدی

نثر صریح آقای نظامی که میگه هرکی میدیدتش میگفته چی؟ فتبارک الله احسن الخالقین!! چه پسری !

قصه که باباش در ده سالگی دستور میده این بچه فقط خوشگل شد پس علمش چی؟ بایدبفرستیمش مدرسه یه چار تا چیزم به علمش اضافه بشه میفرستتش مدرسه .

نظامی حالا مدرسه رو توصیف میکنه :

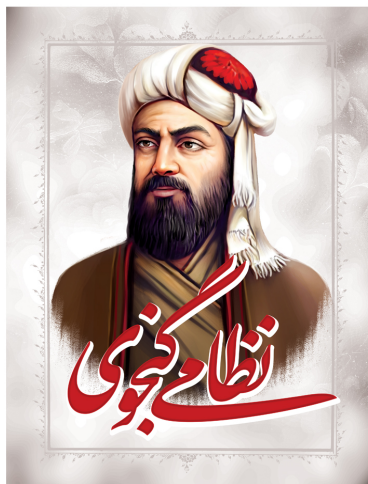
میگه جایی پر از بچه، هر بچه ای که اومده بود یا از ترس کتک خوردن از مادر پدر بود یا به خاطر امید به آینده اومده بودن که کسی بشن و اما یک دختر خانم هم بین این پسرا بوده !
اما بعد :

قیس میاد درس خوندن و شیرین زبونم بوده حرف کشنگ میزد .

آقای نظامی عینکو میندازه روی دختر :

از قبیله دیگه ای دختری چون مروراید در صدف در مدرسه بوده، دختر خوووب آفتاب مهتاب ندیده ، بهش میگه لعبتی (دختر ۱۰ ساله لعبت !!!)

دلربایی که با کوچک ترین فکر هزار نفر رو درگیر می کرد ، آهو چشمی که هر لحظه یک جهان رو میکشت و زنده می کرد در عرب به زیبایی مثل ماه مثال بود و در عجم مثل ترک ها ؛ زلفش مثل شب و صورتش چون ماه ، یا زلفش مثل کلاغ و صورتش



چون چراغ در چنگ کلاغ (سیحان الله) بود .
دهان کوچولو ، لبای بزرگ ، مثل تنگ شکر که دهانه باریکی دارد و فضای داخلی بزرگ و به قولی تپلی داره (عقیفو ببین ماشالله، تازه سفارش میکنم خسرو شیرین حرف شاهپور با خسرو رو بخونید راجب شیرین اونجا عفت موووج میزنه) خوش سخنی که با باز و بسته شدن دهانش سخن های شیرین مثل شکر میگه بعد از آن نظامی بهش میگه بابا تو خودت شیرینی شکر برا چیته؟ ، صورت مثل گل و شیر ؛ سرخ و سفید بوده .
زیباییشو از مادرش به ارث برده بوده (چه بسا) در هر دلی از هواش میلی (همه تو فکر این دختر بودن)
گیسوش چو لیل و نام لیلی
قیس عاشقش میشه و اونم از قیس خوشش میاد.
همه تو کف درس اینا تو کف هم هی نامه بازی و تو کتاب هم دیگه اسم همو نوشتن و قلب و آبی لاویو ؛
بقیه تو فکر درس بعد اینا تو فکر ملاقات بعدی ...
ادامه داستان بمونه تا بعد ..

با این شعر تمام میکنم :
دل از من برد و روی از من نهان کرد
خدارا با که این بازی توان کرد

چهار کشف جالب تربیتی که نمیدانستید!

به قلم سرکار خانم عسگری: برگرفته از تحقیقات انجمن روانشناسی دانشگاه استنفورد، آمریکا

"از موسیقی ریاضی تا کلاس های طبیعت: شگفتی های علم یادگیری"

۲. "نوشتن با دست: سلاح مخفی حافظه"
تحقیقات نشان میدهد: یادداشتهای دستنویس ۵۰٪ ماندگاری بیشتری از تایپ شده دارند!
علت: نوشتن با دست ۳ ناحیه مغز را همزمان فعال میکند.
راهکار: برای مفاهیم سخت، از دانش آموزان بخواهید حاشیه نویسی دستی انجام دهند.

۱. "موسیقی، معجزه گر ریاضیات!"
یافته علمی: کودکانی که ۱ سال آموزش موسیقی میبینند، ۱۵٪ بهتر مسائل ریاضی را حل میکنند!
چرا؟ پردازش موسیقی و ریاضی در مغز همپوشانی عصبی دارد.
پیشنهاد: هفته ای ۲ جلسه موسیقی در برنامه مدارس بگنجانید.

۴. "معلمان شاد، دانش آموزان موفق"
آمار تکاندهنده: دانش آموزان معلمان شاد ۱۰٪ نمرات بالاتر کسب میکنند!
راز موفقیت: معلمان با سلامت روان بهتر روابط قویتری با دانش آموزان برقرار میکنند.
توصیه به مدارس: برنامه های مراقبت از سلامت روان معلمان را جدی بگیرید

۳. "درمان طبیعی بیش فعالی (ADHD)"
کشف شگفت انگیز: کلاس های طبیعت محور ۳۰٪ علائم ADHD را کاهش می دهند!
مکانیسم: طبیعت به بازیابی توجه کمک میکند.
پیشنهاد عملی: ماهی ۱ بار کلاس را به پارک یا فضای سبز منتقل کنید.



نقد پویانمایی در سایه سرو

« به قلم محمد امین ملك محمدی



سومین جایزه اسکار ایرانی به «در سایه سرو» اهدا شد. پس از دو فیلم بلند اصغر فرهادی، این بار این جایزه بین‌المللی به یک پویانمایی کوتاه تعلق گرفت. پویانمایی که به دلایلی در میان مردم، به ویژه نخبگان هنر و رسانه، مورد توجه فراوانی قرار گرفت. مقدمه‌چینی درباره این پویانمایی زیاد است، اما به جای آن، بهتر است به‌طور مستقیم وارد نقد «در سایه سرو» شویم و از سخنان مرسوم و کلیشه‌ای بپرهیزیم.

لازم به ذکر است که احتمال لو رفتن داستان فیلم برای کسانی که آن را مشاهده نکرده‌اند، وجود دارد. بنابراین، این متن در سه بخش ارائه خواهد شد: تحلیل و بررسی، نقد فنی، و درد و دل با سازندگان.

تحلیل و بررسی داستان

شروع فیلم مطلوب است و پیام‌هایی را به‌طور همزمان به‌طور آگاهانه و ناخودآگاه به مخاطب منتقل می‌کند. ماهی رنگی و شاداب در طاقچه پنجره‌ای معیوب، همراه با صدای شکستن اجسام، نوید فراز و نشیب‌ها و اتفاقاتی را می‌دهد. این تصویر از پنجره معیوب، ماهی شاداب و صداها، محیط، به نوعی به ما می‌فهماند که در میانه یک روایت پرتنش و پر از کشمکش قرار داریم.

مردی مسن و محلی که در حال آسیب زدن به خود و محیط اطرافش است، و دختری که به وضوح در تلاش است تا او را آرام کند، تصویری از رابطه پدر و دختر را به نمایش می‌گذارد. اما پدر خود مانع این آرامش می‌شود. پس از ناموفق بودن تلاش‌های دختر، نمایی از دور تا دور او نشان داده می‌شود که به‌نوعی نشان‌دهنده ناامیدی از ادامه زندگی در این مکان است. صدای چمدان، وعده

جدایی و خداحافظی می‌دهد.

پیشتر، نمایی از بالای خانه به ما این‌طور القا می‌کند که حق را به دختر می‌دهیم. شاید یکی از نقاط اوج فیلم همین جا باشد: روح پدر تردیدی در دل دختر ایجاد می‌کند، اما او با اکراه این شک و تردید را کنار می‌گذارد و به راه خود ادامه می‌دهد. پدر نیم‌نگاهی به سفره صبحانه می‌کند، ظاهراً آخرین وعده‌ای است که دختر برای او تدارک دیده است.

صدای جیغ دختر فضا را می‌شکافد و بارقه‌ای از امید در وجود یک نهنگ خود را به‌نمایش می‌گذارد. خنده‌ای که دختر از سر شوخی به نهنگ می‌کند، امید را برای ادامه زندگی در دل ما زنده نگه می‌دارد. به‌نظر می‌رسد که این نهنگ بهانه‌ای برای ادامه زندگی مشترک آنهاست. اما این امید تا چه زمانی دوام می‌آورد؟ سوختن موتور قایق و تکان نخوردن نهنگ.

اما برخلاف خانه ساحلی، زندگی پیرمرد در کشتی به آرامی ادامه دارد. کشتی‌ای که در ادامه متوجه می‌شویم معیوب و مستهلک است. چرا پیرمرد با دیدن پرندگان برآشفته می‌شود؟ چرا آشفتگی صورت اون به رنگ آبی نمایان می‌شود؟ در ادامه مشخص می‌شود که او مرد دریا است و عمر خود را در دریا سپری کرده و برای همین آشفتگی‌اش به رنگ دریاست. دیدن قاب عکس یک کشتی سالم و سپس کشتی معیوب، نمایی از گذشته‌ای دور را برای ما به نمایش می‌گذارد. افتادن مجدد عکس، به این معناست که گذشته دوباره به سراغ پیرمرد آمده و او دوباره برآشفته می‌شود.

کم‌کم کارگردان به‌طور غیرمستقیم به ما می‌فهماند که این مرد یک بازمانده از جنگ است، و دخترش نیز همین‌طور. اما همسرش به‌طور مستقیم قربانی جنگ است.

برد هواپیمای جنگنده و اسلحه شکاری پیرمرد نشان می‌دهد که جنگی که او بازمانده‌اش است، یک تهاجم نابرابر بوده. کشتی سوخته، پارادوکسیکال‌ترین پدیده فیلم است؛ هم تلخ است و هم شیرین، هم یادآور مصیبت است و هم تنها امید برای گذران زندگی.

اما دختر همچنان از دست پدر گلایه دارد. این گلایه‌ها از طریق نمایش آب شدن بدن او در ساحل دریا از منظر پدر به ما منتقل می‌شود. اینجا است که دختر دوباره جیغ می‌کشد، ولی این بار پدر بی‌توجه به واقعه و حمله پرندگان، سیگارش را دود می‌کند.

آزار دیدن دختر از حمله پرندگان به‌طور ضمنی به یاد جنگ و کودکی دختر برای پیرمرد می‌آید. پدر باز هم با تفنگ آمده، مثل زمان جنگ. این بار هم تصمیم دارد از تنها دارایی‌اش، یعنی دخترش، مراقبت کند. با کشتن نهنگ

اما صحنه‌هایی که پیش از این در ذهن پیرمرد می‌گذرد، نشان از روح و روان زخمی او دارد. ممانعت دختر از کار پدر، او را هم روحی و هم جسمی خرد می‌کند. پدر متوجه شدت علاقه دختر به نهنگ می‌شود و برای نجات نهنگ و دختر، کشتی نیم‌سوخته‌اش را فدای آنها می‌کند.

برای مطالعه متن کامل نقد و همچنین مشاهده فیلم پویانمایی بارکد زیر را اسکن نمایید.



هر گوشه می بینم و دایه مردوزن هارا
بر لاله های کوب مست اهرمن هارا

در چاه بیرنگ یهودارفته تایوف
یعقوب می جوید نشان پیرهن هارا

حالا که می بندد لب از جور و ستم، دنیا
یارب! بدوز از دم؛ شمار این دهن هارا

رخ است تار و پود این خاک جگر پاره
چشمه می بیند پیدای کفن هارا

وقتی عقاب تیزبین در آسمان پرزد
دیگر پناه نیست پرواز زغن هارا



کتاب

هنر
معلمان
انقلاب
اسلامی

اگر قلم خوبی دارید و
مطالبی در مورد
مسائل گوناگون و
نظام تعلیم و تربیت
نوشتی و می‌نویسی،
جای شما در تحریریه
هما هست.
با سردبیر تماس
بگیر...

پل ارتباطی سردبیر:
۰۹۳۵۶۹۶۷۴۷۷
محمد امین ملک محمدی

در رشته های

تیترا نویسی
مقاله و یادداشت
گزارش، مصاحبه
تصویرسازی
و کاریکاتور
متون ادبی
(شعر و داستان)
لوگو، صفحه آرایی
و نشریه

موضوعات ویژه

به زودی در
این محل
مطلب شما
درج می‌گردد.

